

- به نام اورمزد پاک. اشم وهو وهیستم استی اوشتا استی اوشتا اهماپی هیت اشایی وهیشتایی اشم. درود فراوان بر همراهان با برنامه پنجم در آینه مغان جهان از روزن تیسپون در پیشگاه شما گرامیان هستیم. امروز بیست و پنجم امرداد ۱۳۸۷ یزدگردی ۲۵۶۷ کوروشی برابر با شانزدهم آگست ۲۰۱۷ ترسایی است. جستار این برنامه جدال با مدعی، نقدی به سید جواد طباطبایی و داریوش همایون است. با نماز بر خدای گرگین گرامی راهبر و بنیانگذار انجمن بازیابی ایران شهری. سراپا گویشیم.

- با نماز به دوستان همازوران آریاییان بهدینان بار دیگر در خدمت شما هستیم. در این برنامه می پردازیم به یکی دو شخصیتی که لازم است در مورد نظریات ایشان تا حدودی سخن گفت تا آنجا که ارزشش را داشته باشد چرا که میتواند توهم ایجاد بکند. توهمی بر پایه ی نادانی بسیاری از مردمان که اینها وابستگی به اندیشه ایران شهری به فلسفه سیاسی ایران شهری و یا آنچه که ما بازیابی ایران شهری مینامیم دارند. این دو تن نامشان سید جواد طباطبایی و داریوش هایون میباشد که یکی در گذشته است و آن دیگری مشغول فعالیت در حوزه تخصص خویش لیک نه آن کسی که در گذشته است و نه آن مرد که هنوز زنده است ربطی به آنچه که بازیابی ایران شهری هستش و کلا فلسفه آریایی هستش ندارند. نه تنها ندارند بلکه در جهت عکس آن گفته اند اندیشیده اند و ورزیده اند. بهانه ای که بنده این مطلب را دستمایه سخن امروزمان کردم در گیری ای است که میان یک سری از متولیان همایون و جواد طباطبایی و یک سری از مسلمانانی که داخل کشور هستند در گرفته است و دعوای هر دو هیچ ربطی به ایران شهر و آنچه که ما تمدن ایران شهری می نامیم ندارد. لیک از نام ها از آنجایی که یک فشار بسیار بسیار سختی از درون جامعه از زیر جامعه و از سوی الیت فکری آریایی وارد آمده است، اینها مجبور هستند واکنش نشان دهند و مسئله ایران شهر را دستمایه ای کنند برای پنهان شدن در پشت مفاهیمی که نه می شناسند و نه اصولا به آن اعتقاد دارند. یک مسئله رو نیز اینجا بنده عنوان بکنم. ببینید هر چیزی درین کشور متولی داشته است جز ایران شهر و تمدن آریایی امروز این مسئله تغییر کرده است. امر آریایی ایران شهر متولی دارد و بدون هیچگونه تعارف پدر نظری و پدر اندیشگی در این میان در رابطه با مفهوم ایران شهر و فلسفه سیاسی آریایی بنده هستیم. این کار را ما دیری ست آغاز کردیم در زمانی که حتی اهل فن و دوستان بنده که جزو کانون نویسندگان ایران هستند این ها نمی شناختند این مفهوم را اصولا نمی شناختند. بودند کسانی که در این زمینه دارند کار میکنند مسلما مسئله ایران شهر امریست تاریخی و برای نمونه دوست عزیز بنده استاد رهام اشه هر کاری که ایشان کردند در زمینه ایران شهر هستش ولی ایشان زیر مفهوم پرز و آراین استادی این کار را انجام میدهند. خیر موضوع سر مفهوم ایران شهر به مثابه یک نظریه سیاسی هستش که از کجا آمده است؟ و آن را تبدیل کردن به ابزاری مفهومی برای گذار از بن بست تمدنی که ما در آن قرار گرفتیم. بن بست تمدنی مضاعف که یک بخشش بن بست اسلامی ابراهیمی هستش و یک بخشش بن بست دموکراتیک هستش ما در یک بن بست دو گانه دموکراتیک و اسلامی

هستیم و هم عنصر دمکراسی لیبرالیسم و انواع اقسام این نظریه های سیاسی برآمده از حوزه ی تمدنی آتن ارسطویی تا به اروپای امروزی هیچ گونه سنخیت و هم خوانی با آنچه که نظریه سیاسی ایران شهری هستش و به طور کلی می توانیم نیک خدایی یا نیک فرمانی یا نیک سالاری که همون اگاتوکراسی هستش بنامیم ندارند و از آن سوی دیگر مسئله سنت یزدان شناختی ابراهیمی است که اسلام به مثابه ی جهودیت سوم یک زیر شاخه از کل ابراهیمیت هست و آن نیز با مبانی یزدان شناختی آریایی در تضاد کامل قرار دارد. سلب یکدیگر هستند. اینها را تبدیل به دستگاه فلسفی کردن و تبدیل به ابزار مفهومی کردن و برای وارد شدن در یک بحث کلی این دستاورد نظری و فکری بنده بوده. هیچ مسئله شک برانگیزی نیز در این زمینه وجود ندارد و این برای نخستین بار است که من مجبور شدم اینگونه آشکار بیایم در این باره صحبت بکنم و کلاً اعتقادی به این مهر زدن ها هرگز نداشته ام امروز نیز ندارم در آینده نیز نخواهم داشت. این برنامه نیز و این گونه مطرح کردن مسئله صرفاً برای مواظبت و پاسبانی از چیزی است که امریست متعلق به تمام آریاییان. بسیاری از دوستان از همزمان بارها و بارها از من پرسیدند که آیا ما می خواهیم از عقاید شما از نظریات شما از تئوری های شما استفاده کنیم میخوایم ازتون اجازه بگیرم نام ببریم. چه از داخل ایران و چه در خارج از ایران. بنده همواره گفتم خیر هیچ نیازی نیست. نوشته ای که گذاشته میشود سخنی که گفته میشود ضبط میشود گذاشته میشود از آن همگان هستش. به ویژه در شرایطی که میبینم بعضی از مبارزین دائم در حال تنش با یکدیگر هستند که چه کسی چه چیزی را اول گفته است و چه کسی دوم گفته است اینها کاملاً برای بنده همیشه بی اهمیت بوده کماکان نیز است. لیک در رابطه با مسئله همایون و یا سید جواد طباطبایی و کمپین هایی که پشت این داستان ایستاده امریست بسیار مهم و آریایی ها باید توجه داشته باشند که این جریان و چند جریان انحرافی گوناگون به وجود آوردند. ما باید پاسبانی بکنیم و بعضی وقت ها باید با صراحت مسئله را مطرح کرد که هم ثبت شود در تاریخ و هم دست درازی به این سنت نکنند. برویم به سر اصل مطلب دعوایی که در گرفته است میان یک خانم و آقای هستند که بنیاد همایون پایه گذاری کردند و جواد طباطبایی نیز با اینها همکاری کرده است و گویا تا حدودی الان جدا شدن از هم برای ما مهم نیست و یک طیف دیگری که یک مافیای جهودی بهایی در داخل کشور هستش آدمهایی مثل آقاجاری و دیگران و اینها سر مسئله مشروطه دعوا دعوای اینا مسئله مشروطه هستش پای ایران شهر را نیز این بار به وسط کشیده اند. حال موضوع دعوا چیست؟ موضوع دعوا این است که خیلی کوتاه و تلگرافی عرض میکنم برای دوستان که آقای آقاجاری این ها بر این عقیده هستند که ما در فضای پسا مشروطه به سر میبریم از لحاظ نظری و از لحاظ سطح عمومی مردم ایران لیک در درون دستگاه حکومتی یک گونه ابزولوتیسم یک گونه مطلق گرایی مدرن نامش را گذاشتند قرار داریم و دیگه دیسکورس مشروطه ایشان می گوید پاسخگوی نیازهای عینی جامعه نیست و سطح آگاهی جامعه را بازتاب نمی دهد و دوری است باطل هم از این رو باید

از دیسکورس مشروطیت خارج شد و رفت به سوی دیسکورس جمهوریت. اینکه اصولاً جمهوریت در ایران چه ریشه ای دارد و اصلاً نظریه جمهوریتخواهی متولیان اش که هستند پاسخ نمی دهند و پاسخ نیز ندارند. جمهوریت در ایران بی معنی است. اصلاً نمی شود درباره جمهوریت سخن گفت. یک تاریخ هفت هشت هزارساله ای ما داریم و بنیادهای سیاسی مشخصی دارد. یک سری آدمی که از همه جا بریده هستند و هیچ گونه شناختی نسبت به تاریخ سیاسی ایران‌شهر و فلسفه ایرانی اصولاً ندارند میان از این حرفا میزنند. روشنفکری همان طور که بارها عرض کرده ام کارخانه تولید انبوه مزخرفات مفهومی هستش. اینها دکتر قراضه های جهان مدرن هستند و قراضه از این منظر که جهان ایرانی را قراضه میکنند پیچ و مهره اش را از هم دیگر میکشایند و رها میکنند و میروند نسل دیگرشان می آید و دوباره باری دیگر این شالوده شکنی باری دیگر این قراضه کردن جهان آریایی جهان ایرانی و مشرق زمین در کلیت اش گویی وظیفه و خویشکاری همیشگی این پیامبران مدرن هستش. ما باید از ایران‌شهر و از مشرق زمین نگهداری بکنیم و این جز با سنت فلسفه آریایی شدنی نیست. در برابر ایشان آمده است و گفته است که یک سری تواب مارکسیست و منظورش از تواب مارکسیست سید جواد طباطبایی است. اینها رفتند در پی نظریه سیاسی ایران‌شهری و در احیای سلطنت. خب. تا اینجا به ما ربطی آنچنان ندارد حالا ایشان تباب مارکسیست باشد یا تواب غیر مارکسیست که اهمیت ندارد. کلیت روشنفکری چه در بخش اسلامی اش و چه در بخش سکولار و سوسیالیست اش تواب تمدنی هستند. اسلام آنچنان که شاخه های دیگر ابراهیمیت شاخه های غیر الهی اش چون شاخه های ایدئولوژیک اش چون مارکسیسم لیبرالیسم ناسیونالیسم و انواع و اقسام این مسائل این ها کارخانه های تواب سازی اند. یک فردی که باورمند مسلمان می شود یعنی به اسلام به طور کامل باور دارد دیگر ایرانی نمیتواند باشد. رو به مکه اقتدا میکند. ایرانی که نمیتواند مسلمان باشد ما باید جدا بکنیم. بنده این کار را انجام دادم میان ایرانی حقوقی و ایرانی حقیقی. خمینی از لحاظ حقوقی یک ایرانی بود آنچنان که رضا شاه بود. خلخال بود نمیدونم پور داوود نیز بود. اینها همه از لحاظ حقوقی ایرانی هستند. ولی از لحاظ حقیقی که اینها از یک جنم نیستند که ما باید در بحث فلسفی تفکیک بکنیم مسائل را از هم. و این ها یک فردی که تبدیل میشود به زیر آمدی از قادسیه وقتی یک نفر می گوید من مسلمانم یعنی ادامه دهنده راه سعد ابن ابی وقاص است. شوخی نداریم یک مسلمان ایرانی اگر میدانند اسلام چیست باید پای سعد ابن ابی وقاص بایستند. آنهایی که نمی ایستند و می گویند هم رستم فرخزاد هم سعد بن ابی وقاص شوخیه. ما با کسی شوخی نداریم تاریخ نیز شوخی ندارد. شما نمیتوانید هم در سپاه بابک خرم‌دین و مرداوید و مازیار و سندباد باشید و هم از آن طرف در سپاه کسانی که سر آنها را بریدند. ما به بخش عوام کاری نداریم. بحث بحثی است در سطح بالا بحث در سطح نظری و یک بحث جدی است. یک انسانی که در روزمره دارد زندگی میکند نامش هم هستش مسلمان ممکن است نماز هم بخواند و هرگز در زندگی اش

دروغ نگوید از این انسان ها زیادند ولی اینها مسلمان های هزوارشی من نام این ها را نهادم. محمدرضا شاه در بخش بزرگی از اسلامیت اش هزوارشی بود. اون چیزی که محمدرضا شاه زیر مفهوم الله میفهمید اهورا مزدا بود. میگفت الله ولی آنچه که در ضمیرش در ذهنیت اش نقش میبست یک ایزد نیک یک ایزدی که بری از هرگونه دروغ و قهر و مکر و اموری از این دست است خب اینکه با آنچه که الله یا فرضا آدون یا یهووه در آثار ابراهیمی وجود دارد که یکی نیست که. آنها میالند اون آدون می آید و با یعقوب کشتی می گیرد دروغ می گویند به هم هزار و یک جور مسئله دارند یا الله همینطور یا خدای مسیح همینطور اینها اصلا از یک جنم دیگری هستند با خدایان آریایی کاملا متفاوت هستند اهورا مزدا مطلق نیک است و ناتوان و ناتوان این مسئله ای است بسیار مهم و ناتوان به دروغ گفتن ناتوان به بدی. خوب این مسلمان های حرفه ای ابراهیمی های حرفه ای می گوید خب این خدایی که ناتوان هست خب ناتوان است بله جوابش هم کلامیون زرتشتی داده اند بله اهورا مزدا ناتوان هستش به امور غیر منطقی ناتوان هستش به شر. شر که کار اهورایی نیست که شر که کار ایزدان نیستش اهورا مزدا نیک مطلق است دارای توانایی مطلق هست. هرویسپ توان است هرویسپ آگاه است یعنی دارای آگاهی مطلق هستش. لیک توانایی مطلقش به امور نیک است. کنستراکتیو هستش سازنده است. در آنجا هست که هیچکس جلودارش نیست. بنابراین توحیدی که ما در سنت آریایی وجود دارد با توحیدی که این ابراهیمیان می گویند کاملا متفاوت است. توحید اینها یعنی یگانگی منبع نیک و منبع شر. همچنین چیزی برای ما غیرقابل تصور است. از درون نیکی جز نیکی بر نتوانستی خواست. این ایده بنیادین وحدانیت آریایی هستش وحدانیت آریایی یعنی اینکه ایزد آریایی تمام نیکی هستش هیچ چیزی در او وجود ندارد که حتی اشاره به بدی داشته باشد بلکه صف بندی کاملی وجود دارد میان نیکی و میان بدی و اون بدی که اهرمن هستش حتی توانایی گیتیگ شدن ندارد برای حضور در روی زمین برای رخنه کردن در درون هستی اهریمن مینوک است همیشه مینوک است و می آید و حمله میکند به دهشن اهورا مزدا این مسئله بسیار حساسی است. توجه داشته باشید دوستان. اهریمن تجلی عینی اش از طریق غصب بدن اهورا مزدا است یا آنچه که اهورا مزدا در درون هستی از آفرینش به دهشن فرود آورده است. یعنی آن تجلی مادی اهورا مزدا در درون هستی از سوی مینوی بدی از سوی انگرمینو از سوی اکرمه دچار تازش و دچار حمله قرار می گیرد که ترم یزدان شناختی اش ابگت هستش یعنی فرود آمدن و دویدن به سوی پایین لگد زدن به سوی هستی. اینها ظرایف مسئله هستش باید توجه بشه. در گفتگوهای دیگر در برنامه های دیگر می توانیم به اینها پردازیم. گریزی کوتاه زدم که دوستانی که هنوز در دام اسلام قرار دارند توجه کنند که بازی بازی جدیست. این گسستی که وجود دارد میان یزدان شناسی آریایی و میان یزدان شناسی ابراهیمی حال میخواهد چه جهودیت باشد چه مسیحیت چه اسلام و چه بهائیت اینها در یک سو قرار دارند و همه با یکدیگر خویشاوند هستند با تمام دعوای درون ابراهیمی که دارند و ما

در یک جای دیگر قرار داریم و لزوماً نباید با همدیگر دعوا داشته باشیم. اونها میتوانند برند سمت خودشان و باید بروند و ما نیز در جغرافیای تاریخی خود خود را بازیابی خواهیم کرد و در این نیز شکی نیست. برای این بازیابی احتیاج به پایه های نظری و پایه های یزدان شناختی است. ما در یک نبرد بارها بنده گفته ام و تکرار میکنم ما در یک نبرد میان ایزدان قرار داریم. نبردی میان خدایان. الیت فکری آریایی باید نمایندگی بکند بر روی زمین این نبرد خدایان رو و الیت نظامی ما باید بتواند جغرافیای آریایی را جغرافیای ایران شهری را آنها نیز به سهم خود بازیابی بکنند و برای این احتیاج به مسلح شدن به نظریه های ایران شهری احتیاج به مسلح شدن به یزدان شناسی آریایی و به دین مزدیسنی دارند و در این نیز هیچ گونه شک و گمان و تردید نتوان داشت. دعوای این آقایان که ربطی به ماجرای ایران شهر ندارد سر همین مسائل صد و اندی سال گذشته است. پیشا مشروطه درون مشروط پسا مشروطه نیم مشروطه یاوه هایی از این دست. حال این ها آمدند و میگویند که ایشان جناب آقای طباطبائی مسئله ایران شهری را مطرح کرده و این احیای سلطنت هستش. جالبه ولی اینجاست. جالب اینجاست که بنیاد همایون که بنیادی هستش نامش را گذاشتند بنیاد داریوش همایون برای مطالعات مشروطه خواهی. آمده است در پاسخ جناب آقاجری که گفته است که باید به جای ایران شهری سلطنتی که اینها میخواهند سلطنت را احیا بکنند و رفتن به عصر پیشا مشروطه باید ایران شهری مردم نهاد به وجود آورد. از اول تا آخر سخنان واقعا پوچ است و ارزش بررسی ندارد. اگر این خطر وجود نداشت که جوانانی که به ویژه در ایران هستند و نمیتوانند مسائل را از همدیگر تفکیک بکنند، آنها را به بیراهه نمی آوردند و این تلاش ها برای جلوگیری از یک همچین بیراهه هایی هستش. و آمدند یک پاسخ کوتاه نوشتند در برابر سخنان این آقای آقاجری که اتفاقاً یکی از دوستان بنده نیز آقای توفیق، دکتر ابراهیم توفیق هم در اونجا هستش ایشان از دوستان بنده بود در فرانکفورت و رفتند آنجا و فعالیت میکنند و با اصلاح طلبها. باری. ایشان شخصی به نام مصطفی نصیری در بنیاد داریوش همایون می آید و می گوید که یک توضیح میدهد و میگوید که واقعیت دوم و بسی تلختر و به مثابه میخی بر تابوت علم و دانش در این دیار دانش دوستی می باشد، این حرف هایی است که آقای آقاجری زده است، و میگوید که عبارت از فقر علمی مضاعف و حیرت آور اشغال کنندگان مناسب علمی است. یعنی حالا یک دعوای دانشگاهی هم که دارن که کی بیشتر آنجا بهره برداری بکند از منابع دانشگاهی ایران. و اینجا مهم است. می گوید، نظریه ایران شهری نه آنچنان که آقاجاری ها می پندارند ناظر به تمنای احیای چندباره سنت پادشاهی ایرانی است که برای همیشه زمان آن سرآمده است. توجه بکنید یعنی متولیان همایونی و داریوش همایون و به اصطلاح بال خارج نشین این دستگاه سید جواد طباطبائی دارند می آیند توضیح میدهند که آقا شما این چه تهمتی که به ما می زنید که ما در پی احیای سلطنت هستیم. سلطنت در ایران، پادشاهی در ایران، سنت پادشاهی ایرانی در ایران برای همیشه زمانش سرآمده است. و میگوید بدیلی نیز بنام ایران شهری مردم نهاد ندارد. خب و دقیق

تر میگوید بلکه آنچنان که دکتر طباطبایی بارها مجبور شدند برای تفهیم فهم های سطحی توضیح بدهند، حالا کل جریان این آقا نیم میلی متر بیشتر عمق ندارد متأسفانه، آنچه که مجبور شده جناب طباطبایی بارها برای تفهیم فرمایش سطحی توضیح بدهند این است که نظریه ایرانشهری که ما هرگز نفهمیدیم ایشان هرگز نگفته نظریه ایرانشهری چیست، عبارت است از فهم نوع اندیشیدن ایرانی در دوران های تاریخی خود و ایزاه منطق درونی آن است. چه آنجا که کامیاب است و چه آنجا که ناکام مانده است. عمل و اقدام امروزی ایرانیان نتیجه اندیشه و عقلانیت آنهاست که منطق درونی آن جز از طریق ربط آن به سنت تاریخی عقلانیت قابل کشف و ایزاه نیست و این دقیقه را به هر معنایی که بتوان تاویل کرد به معنای تجدید نظام شاهنشاهی نمیتوان هر مونوتیک نمود که هنر غالبین قوم تصوف زده است. خب ببینید این چیزی که اینها میگویند نظریه ایرانشهری که هرگز توضیح نداده اند و نمی توانند توضیح بدهند چون دانشش را ندارند، اینا نمیکن نظریه ایرانشهری چیست. ارجاع نمیدهد به کسانی که می دانند. بنابراین یک لاپوشانی اینجا اتفاق می افتد که گویی نظریه ایرانشهری ابداع کننده اش سید جواد طباطبایی است. اصلاً همچنین چیزی نیست. سید جواد طباطبایی تنها چیزی که نمیداند چیست نظریه ایرانشهری است. ترمینولوژی این داستان را نمیداند. هر چیزی حساب کتابی دارد در فلسفه شما باید وقتی از یک مکتب فکری می خواهید سخن بگویید باید ترمینولوژی آن را بشناسید. بعد زبانش را بشناسید شما وقتی حافظ را می خواهید بشناسید نخست باید زبان فارسی بدانید شما وقتی می خواهید از ایرانشهری سخن بگویید حداقل ۴ تا ۵ تا زبان باید بدانید که یکی از آنها صرفاً زبان پهلوی است که آن را این مرد یا امثال او که مدعی امر هستند نمیدانند. شما نمیتوانید شکسپیر شناس باشید و انگلیسی ندانید. به راستی که سخن ها به کردار بازی است و این آقاییون یا این خانم ها باید بیایند توضیح بدهند در برابر مردم. امروز مردم خواستار پاسخگویی الیت فکری باید باشند و جوانان آریایی باید بروند و پرسند شما وقتی می گوید نظریه ایرانشهری بر چه اساسی میگوید نظریه ایرانشهری. دانش و سوادت را از کجا آوردی و در کجا نوشته ای یک اشاره به ایرانشهر که نمیشود نظریه سیاسی ایرانشهری که. تمام فعالیت فکری سید جواد طباطبایی در دو بخش خلاصه می شود، بخش نخست مسئله امتناع تفکر است که پچین و کپی کردنی هستش از نظریه های واقعا پوچ و بی سروته آرامش دوستدار که من در این باره نوشتم درباره آرامش دوستدار نوشته ام و دوستان می توانند بروند مطالعه کنند. آرامش دوستدار خلاصه اش این است که معتقد است که بنیاد نیندیشیدن و بنیاد، این اتهامی است که ثابت نمی شود فرضاً گفته می شود، بنیاد نیندیشیدن از منظر اینها ایرانیان و ایرانیان موجوداتی هستند که قدرت تعقل و تفکر ندارند و این عدم قدرت تفکر و تعقل بنیان گذارش زرتشت است. از زرتشت این مسئله انتقال پیدا میکند، ایشان بهایی است، انتقال پیدا میکند به اسلام و نجات دهنده بشریت در این وسط و مدرن ترین دین ایرانی در این وسط بهائیت هست که باید ما را به رستگاری برساند. شما ببینید ژرفنای بی چیزی و تنک مایگی و همراه با پلیدی یک چیزی را

وجود می‌آورد که واقعا حیرت آور است و میتواند انسان را دچار شک و تردید بکند که ما آیا با هیولاها سر و کار داریم و یا با انسان‌ها. یعنی اینها دو پایان هیولاشی هستند دیو منشی هستند که هیچگونه کوتاه نباید در برابرشان آمد و باید با صراحت و با روشنی کامل در برابر اینها ایستاد و ابرایشان سخن گفت. خب این و این می‌آید به این نتیجه میرسد که در تاریخ سیاسی و فرهنگی ایران ما با یک انجماد فکری، این‌ها سخنان بنده نیست و تفسیر بنده نیست یک به یک آنها را درآییده است این مرد، ما با یک انجماد فکری از سوی عنصر ایرانی از سوی عنصر آریایی روبرو هستیم که در سراسر هستی تاریخش چه پیش از تازش و چه پس از تازش نتوانسته است یک گام در زمین اندیشگی بشریت به جلو بیاید، بنابراین می‌گوید ما با تعطیلی کامل با یک زمستان مفهومی با یک زمستان فکری در حوزه تمدنی ایران شهری روبرو هستیم که او اصلا واژه ایران شهر را بکار نمیرد اون طباطبایی بکار میرد. طباطبایی از این نظریه آرامش دوستدار کپی میکند و می‌آید او نیز مسئله امتناع تفکر را پدید می‌آورد و بعد وقتی میبیند کار بسیار بسیار شور است می‌گوید، خیر ما امتناع کامل نداریم بلکه در شرایط امتناع قرار داریم و این به اصطلاح بعد تاریخی نسبت به گذشته طباطبایی است در تفکرش در دستگاه فکری اش در دستگاه بی‌بنیاد اش. بنابراین پچین و کپی کردن المثنی از آرامش دوستدار اینکه ایرانیان در کجا اندیشیدن و فلسفه سیاسی آریایی ایران شهری چی هستند، طباطبایی هرگز نگفته است جز اشاره ای به سنت سیاست نامه نویسی ایرانی که آن نیز از منظر او به بن بست انجامیده است. چیزی دیگری که آن هم هنری نیست خب سیاست نامه نویسی ایرانی هست تجزیه تحلیل چیست و پایه های این سیاست نامه نویسی کجاست. مفاهیم پایه ای برای مثال مفهومی مانند حق در فلسفه سیاسی ایران شهری حق چگونه تعریف می‌شود؟ عدالت در فلسفه سیاسی ایران شهری چیست؟ آزادی اندیشه و آزادی اراده در فلسفه سیاسی و در یزدان شناسی آریایی چیست؟ یک کلام وقتی شما درباره این امور پایه ای سخن نگفته باشید و خامه را بر کاغذ نگریانده باشید، خب دیگر سخن از ایران شهر گفتن که آن شعار است این کار علمی و دانشی نیست. یک چیزی را ما راه انداختیم خب اینها هم تکرارش میکنند. بیاید یک قدم از اون چیزی که ما گفتیم ببرید جلوتر بر دانش مردم بیفزایید نه اینکه سوءاستفاده بکنید از مفاهیمی که پشتش عرق ریخته شده زحمت کشیده شده و بعد نیز ببریدش به سمت دعوای درون مافیای مشروطه چی ایرانی که اجازه نمیدم همچین چیزی رو. بخش دوم کار سید جواد طباطبایی که آدمایی مثل کنی فراماسون بسیار بسیار بزرگ بود با اون زن انگلیسیش که در گذشته و پشتیبانی میکرد از ایشان، بخش دوم در رابطه با مسئله مشروطه است و آن بخش که دیگه اصولا به ایران ربطی ندارد. یعنی حتی در نام نیز مشروط مشروط به اسلام و این‌ها همان طور که گفتم چون همایون میکوشند مشروطه را بگویند که فرضا اسلامی نبود. البته طباطبایی اینقدر شرافت دارد که می‌آید و می‌گوید دردش چیست. درد طباطبایی این است در یک جمله خدمتون عرض میکنم درد طباطبایی این است که جنبش مشروطه نتوانست نظریه های کسانی مثل آخوند

خراسانی و یا نائینی رو از شون استفاده بهینه بکند و از این طریق بتواند فقه را تبدیل به پایه حقوق جدید بکند. این ایراد بنیادین و این نقد بنیادینی هست که جواد طباطبایی از درون مشروطه به مشروطه می گیرد. یعنی نقد او به مشروطه برآیندی است و برآمده ای از تعهد پایه ای او به فتنه مشروطه. مشروطه ای که بنده توضیح دادم یعنی مشروط به اسلام. دعوا دعوی درون فقهی است که چرا شرع محمدی از سوی متفکران مشروطه تبدیل نشد به پایه حقوق جدید و این جهش اندیشگی و این جهش فلسفی اتفاق نیفتاد و یک چیز وصله پینه شد که بعد خب رضا شاه می آید و تعطیل میکند. همان یاهو های همیشگی مافیای روشنفکری. خب حال این ها به اندازه کافی ایران را گیوتینیزه نکرده اند. یکسری دیگر آمدند و میگویند نه اصلاً ما باید از این داستان هم برویم بیرون و برویم مشروطه دور باطلی هستش و برویم به سمت جمهوری خواهی ناب. میدانید مثل یک سری مار و عقرب و کژدم و این ها میماند که ریخته باشن سر یک طعمه ای و بیننده ای که بیرون ایستاده بگوید که فرضاً این مار آرامتر می بلعد این طعمه را پس ما برویم در پی این مار. کاری که جوانان عالی نباید بکنند این است. ما باید به طور کامل از زمین اینها بیرون بایستیم چرا که زمین این ها انیران نیست. انیران چیز عجیبی نیست سراسر دنیا خارج از جهان ایرانشهری انیران است چین انیران است بسیار بسیار هم سرزمین زیبایی است. نه این ها وی ایران اند یعنی وارونگی ایران هستند سلب و نه هستند به ایران. یک نه براندازنده. اگر صرفاً جد ایرانی بودند اندیشمندانی بودند که فرضاً شناسنامه ایرانی دارند لیک جد ایرانی اند خب اشکالی ندارد یک سری انسان ها هستند که میخواهند از لحاظ معنوی و از لحاظ فرهنگی در یک جای دیگری بایستند. خب برند بایستند خیر اینها برای اینکه بروند به جای دیگر بایستند نخست ایران را می خواهند ویران بکنند. خب ما این اجازه را به ایشان نمی دهیم. این کشور متولی دارد صاحب دارد. نسل ها جنگیده اند. چه در پهنه فرهنگ چه در پهنه هنر چه در پهنه رزم در آوردگاه ها در رزم گاه ها. و جب به و جب این خاک از لبنان بگیری تا کرانه های سند برایش آریاییان خون دادند و امروز نیز دارند میدهند زیر لوای نام های دیگری. هزاران سال است از قرن ها پیش از هخامنشیان هزاره ها پیش از هخامنشیان تا امروز. تاریخ ما با کوروش بزرگ آغاز نمی شود. کوروش بزرگ برآیندی است از یک سری تلاش های متعدد تیره های گوناگون آریایی. یک اوج است یک نقطه گردشگاه هستش به سمت اتحاد تیره های آریایی. از این لحاظ اهمیت دارد. همانگونه که فرضاً شما وقتی در شعر مدرن می بینید شعر نو امروز ایران می بینید نیما نخستین کسی نیست که میاید قوافی را میگذارد کنار یا فرضاً شیوه سرودن گذشته را میگذارد کنار و درش تغییراتی بوجود می آورد. کسان دیگری بودند. لیک با نیما این مسئله رسمی میشود. در مورد کوروش بزرگ نیز و هخامنشیان نیز این همگرایی آریایی رسمی می شود. دیگرانی بودند تیره های گوناگون از هتیت ها بگیر تا کاسی ها تا گوتی ها، انواع و اقسام تیره های آریایی، سکایی ها اینها همه کوشیدند همه کوشیدند که یک ویسپ آریاییگی یک اتحاد تیره های آریایی بوجود بیاید و یک نظم جهانی یک نظم

جهانی بوجود بیاید ذیل مفاهیم آریایی با آن درکی که آنها در آن زمان داشتند. نتیجه از پیش از هخامنشیان تا هخامنشیان، از هخامنشیان تا تازش الکسندر از پس از بازیابی اشکانیان تا بازیابی ساسانیان تا گسست قادسیه و جنبش های رزمی پس از قادسیه جنبش های فرهنگی پس از قادسیه تا به امروز نسل در نسل دودمان در دودمان نسل اندیشگی از پس نسل اندیشگی ما کوشیده ایم برای این خاک مقدس و این را رها نمی کنیم به دست یک سری انسان هایی که در یک گمشدگی همه سویه و بی مرز به سر میبرند و از لحاظ فکری و اندیشگی و دانشی نیز به راستی هر را از بر تشخیص نمی دهند. این تنک مایگی این ها به اندازه است که پاسخ گفتن به ایشان را بسیار بسیار سخت میکند. این مسئله دعوا اینها بود یک بخشش. و بنده یک اشاره ای بکنم به آنچه که این آقای آقاجری در این بحثی که انجام داده است می گوید. می گوید در بخش بازگشت به پیشا مشروطه اش می گوید، و این حمله ای است که به طباطبایی میکند، امروز حتی شاهدیم، این سخن را آقاجاری میکند، امروز حتی شاهدیم، این سخن آقاجاری است، امروز حتی شاهدیم برخی نظریه پردازان که پیشینه شان نشان میدهد مارکسیست توابع بوده اند، واقعا شرم آور است، در مقطعی به امید بازسازی ایران شهری سلطنت بنیاد سراغ کسانی مثل داریوش همایون و نشریه او رفتند و کار قلمی کردند و بعد که آن حرکت به جایی نرسید با نوعی فرصت طلبی سیاسی تغییر موضع دادند و امروز در ایران به عنوان نظریه پرداز ایران شهری اما نه ایران شهری مردم بنیاد بلکه ایران شهری سلطنت بنیاد دست اندر کار پروژه ای هستند که با توجه به موقعیت و شرایط جامعه علم مبارزه علیه روشنفکران و حتی روشنفکران عصر مشروطه را با سوگیری با مداحی از قشرهای سنتی بلند کردند. اما در کنار این رهیافت که نشریات شان سخت دنبال میکنند، پروژه تداوم مشروطیت را نیز داریم. این پروژه را اصلاح طلبان حکومتی در ایران دنبال و تصور می کنند ما باید به مشروطیت باز گردیم و نوعی مشروطیت اسلامی داشته باشیم تا بتوانیم یک سازش و آشتی میان بالایی ها و پایینی ها برقرار کنیم. نخست اینکه مشروطه مگر هرگز غیراسلامی بوده است که حالا اصلاح طلبان حکومتی بخواهند بیایند بگویند مشروطه اسلامی. مشروطه در اول و آخرش اسلامی بوده است آقای عزیز. دعوایی هم که با سید جواد طباطبایی دارید واقعا در این سطح سخن گفتن مثل بازجو بی شرمی است که صرفا از روشنفکران حرفه ای و مافیا روشنفکری برمی آید و البته این کسان در و تخته به هم میخورند. مسئله داریوش همایون که اینجا بنیان داریوش همایون است ببینید داریوش همایون بعد از فرح پهلوی و پسرک رضا پهلوی سومین کسی بود که بزرگترین لطمه و صدمه را به نیروهای آریایی به نیروهای پادشاهی در خارج از کشور زد. داریوش همایون کاری که کرد پادشاهی خواهی خام نیندیشیده ی حسی یک سری از ایرانیها را تبدیلش کرد به ذیلی از مشروطه که ما گفتیم مشروطه چیه. و بعد آمد در یک قدم دیگر مشروطه را تبدیل کرد به یک گونه لیبرالیسم ماساچوستی غربی که برگرفته بود از تقی زاده و همان حرفی که تقی زاده میزد که ایران باید از نوک پا تا چکاد سرش غربی شود و آمد یک نظریه داد که ایران

باید از سه جهان خارج شود و هجرت بکند. اگر در ذهنم درست باشد یکی جهان اسلام است جهان خاورمیانه و کل مشرق زمین اگر اشتباه نکنم. به هر حال یعنی پوست و گوشت و استخوان را تبدیل کردن به امری غربی و تبدیل کردن به امری اروپایی. خب یعنی تبدیل کردن ایران به آپاندیس تمدنی غرب یعنی بریدن ایران. چیزی که من نمیدونم چرا امروز این ها آمدند و داریوش همایون را دارند وصل میکنند به مسئله ایران شهری او از این مسئله متنفر بود. من یکی از دعوایی که همیشه با این آدم داشتم و با افراد نزدیک به او این بود که شما دارید ایران را یک تخلیه تمدنی میکنید. نخست اینکه مشروطه را به دروغ میخواهید وصلش بکنید به نمیدونم به سکولاریسم و از این مضخرفات و حتی تا پای جعل مفاهیم نیز پیشرفت این مرد و این یک گونه از یک نوع از بی شرافتی فکری میخواهد چنین کردن و مشروطه را وصل کرد به گفت که مشروطه از چارتا می آید و ربطش داد به متن مک چارتا. اصلا حیرت انگیز است. این میزان از شارلاتانیسم روزنامه نگارانه. و در بعد دیگر این ضربه بزرگی که به ایرانیان آریایی گرا زد این تخم لق صحبت کردن با تجزیه طلبان رو این آدم شکوند. هر جا چهار تا کموله ای و حزب دموکراتی و اینا بودن این آدم به بهانه ی ارتقا سطح گفتگو سیاسی گفتمان سیاسی و اینکه با مخالف باید صحبت کرد رفت نشست با اینها گفت که نه من میرم فرضا با این به اصطلاح زیر این لایه که اگر کار بخواهد به تجزیه ایران بکشد من می روم و می ایستم در کنار خامنه ای. می دانید منتها بازی ای که نهفته بود این بود که این ها را آورد در درون دیسکورس و تبدیلسان کرد به یک مخالف سیاسی. حزب دموکرات و کومله و تجزیه طلب مخالف سیاسی نیستند که ما با اینها گفتگو بکنیم. گفتگوی نداریم ما با اینها. شما نمی توانید با کسی که می خواهد خانه شما را ویران بکند بگویید حالا بشینیم تا از کجا شروع بکنیم به ویران کردن. گفتگوی سیاسی با کسی معنی می دهد که یک سری اقلیت ها یک سری کمینه ها و بدیهیات رو پذیرفته باشد. این ها هیچ گونه از بدیهیات چهارچوبی به نام ایران را به رسمیت نمی شناسند و داریوش همایون خیانت عمیق و ژرف حماسی ای رو که انجام داد تبدیل کردن این ها به یک نیروی سیاسی متعارف لیک اندکی عجیب غریب که باید یک مقدار با اینها صحبت کرد به راه شان آورد. این حرف ها نیست. و این خیانت بسیار بزرگی بود که این آدم انجام داد و تجزیه طلبی را آورد در درون دیسکورس همگانی و تبدیلس کرد به یک پوزیشن به یک موضع از میان موضع های گوناگون که باید با او مخالفت کرد. نه باید نابودش کرد. ما مخالفت با کسی می کنیم که همان طور که گفتم با یک سری حداقل هایی برخورددار باشد. تنها چیزی که این آدم، مسخره میکرد ایرانیان را مسخره میکرد که با مهستان و نمیدانم این وسایل سیاسی ایران باستان نمیشود جامعه ایران رو اداره کرد. اول اینکه این باگاتیلیزه کردن در اوج بی سواد و بدون اطلاع همانگونه که کسانی دیگر مثل این سید جواد طباطبایی و دیگران، کوچکترین اطلاعی از ظرایف سیاستمداری و مفاهیم پایه ای و ترمینولوژی ایرانی نداشتن، بیایید یک مهستانی را شما بگیرید و مسخره

بکنید. بگویید که با مهستان نمی شود ایران امروز را اداره کرد احتیاج به نمیدونم پارلمان مدل سوئدی نمیدونم اینها داریم خب غرب که تبدیل شده به پارگین. چیزی نمونده از اینها. غربی که از درونش آدم های مثل نمیدونم هیلاری کلینتون و ترامپ و موجودات عجیب غریبی میان بیرون خب این دستاورد غرب است دیگر. این پارلمان تاريسم غرب دیگر روزی نیست که چندین هزار تن بمب های دموکراتیک سر زن و بچه مردم ریخته نشود. تمام بشریت را این غرب و با این دموکراسی با این ابزار مدرن خودش برده به لبه پرتگاه. حال ما بیايم تمام این سنت آریایی را تمام این اندوخته که واقعا بدیل تمدن به بن بست رسیده غرب هستش تمدن آریایی تمدن ایران شهری این را بگذاریم کنار و تبدیل بشیم به آپاندیس اینها. این میزان از بی خویشنی این میزان از خود بیگانگی و این میزان از خود بیزاری تبدیل به نهاد شده تبدیل به طبیعت ثنوی شده ارزانی خودشان اگر میخواهند هجرت بکنند هجرت معنوی نه تنها معنوی بلکه هجرت فیزیکی بکنند و از ایران بروند ایران دیگر تحمل نان دادن به انسانهایی که از بالا تا پایین شان را تکان بدهید یک کلمه که ربطی به ایران و ایرانی داشته باشد برون همیشه کرد تحمل نان دادن به این انسان ها را ندارد. ما را بس. و در نهایت زندگی سیاسی اش نیز رفت و شروع کرد حتی بد و بیراه گفتن به اعضای حزب خودش. فحش میداد. علنا به اینا فحش میداد. خب این یه همچین آدمی را تبدیل کردن، حالا پست مرتم یعنی بعد از مرگ بیان ایران شهری را به یک همچین آدمی که از کل ایران و ایرانگی بیزار بود و هیچ ایرانگی و ایران شهری جایی در دستگاه فکری اش نداشت و معتقد به تخلیه تمدنی کامل ما بود. خب نباید اجازه داد چنین اتفاقی بیفتد. تنها مسئله ای را که داریوش همایون از ایران گرفت و یکی دو خط درباره اش نوشت یک مسئله خویشکاری بود. یعنی یک مسئله اخلاقی از سنت زرتشتی گرفت و می گفت تنها چیزی را که ما می توانیم از ایران باستان بگیریم مسئله خویشکاری و تعهد فرضا به وظایف شخصی فردی است. خب شوخی است. یعنی نیاز به گفتگوی بیش از این ندارد. ببیند دوستان بنده در اینجا خیلی خلاصه وار برای تمامی مدعیان این سخن نیز با مدعی از طباطبایی گرفته تا شاگردان ریز و درشتش یک خط بیاورند در کتب اینها که ربطی به تئوری های گوناگون سیاسی ایران شهری داشته باشد. بیايند بگویند، بنده چند تا از ترمینولوژی و در این باره هزاران صفحه بنده نوشتم و موجود هستش و ده ها ساعت سخنرانی کردم و موجود هستش و در کتابی نیز که چاپ خواهد شد اینها دیگه بطور منظم و کامل با زیر نویس های بسنده چیزی حدود پنج شش هزار صفحه است این کتاب. ابر خرد و کام ایران شهر در پیشخوان ملت ایران قرار خواهد گرفت. بنده چند ترم و چند تا فن واژه ی یا ماریک خدمتون عرض میکنم و اینها برند بگویند اینها اصلا چیست وقتی میگوید شما ایران شهری باید معنی داشته باشد. اصلا معنی خودایی یعنی چی؟ ببینید آن چیزی که فرضا در زبان یونانی کراسی می گوید کراتیا که میگویند یعنی حکومت کردن فرمانروایی کردن، در زبان پارسیگ بهش میگویند خودایی. شما وقتی می گوید آزاد خودایی یا آزاد خدایی یعنی دِ رول آو دِ نوبلز یا دی فرای

آتلیگه هر شافت به زبان گرمانی یا آلمانی. یعنی در حقیقت حکومت کردن اشرافیت. آزاد در آنجا به معنای اشرافی هستش در این ترم مشخص اش. در ترم یزدان شناختیش و در ترم حقوقیش، این ترم سیاسیش است. یعنی انسانی که واقعا آزاد هستش فرضا در روان شناسی مغانی وقتی میگویند آزاد کام اندر گیتیگ مردم، یعنی انسان به معنای مردم در درون هستی در درون گیتیگ که دارای اراده آزاد هستش میتواند بر اساس اراده آزاد خودش بیاندهش و برگزیند. این یکی از پایه های اساسی فلسفه آریایی هستش فلسفه مغان هستش. هزاران سال قبل از آنکه امانوئل کانتی بوجود بیاید ژان ژاک روسویی بوجود بیاید و کسانی از این دست، ایرانیان بنیان گذاران آزادی هستند. آزادی در تمامی وجوه این مفهوم چه در وجه حقوقی اش چه در وجه یزدان شناختی اش چه در وجه روانشناختی اش که انسان در نفس خودش فارغ از باید ها و نبایدهای اجتماعی که وقتی شما وارد یک قرارداد اجتماعی می شوید و میروید زیر یک حاکمیت حالا به هر گونه اون حاکمیت شکل گرفته است، قرار می گیرد، براساس این پیمان که بهش میگفتن پیمان فرهنگ فارغ از این شما قبل از اینکه وارد این داد و ستد حقوقی بشوید با یک دستگاه حاکمه، فردی هستی که آزاد زاده شده ای. این هدیه ی مغان هدیه سنت مغان هستش به جهان بشریت. ما بنیان گذاران حق بنیان گذاران داد و بنیان گذاران آزادی هستیم. از همین منظر بعد در بعدهای گوناگون سر این مفهوم کار کردند فیلسوفان ایرانی و بسیار دقیق کار کردن و بنده اشاره وار تلگراف وار پیداگاس یعنی اشاره کردن به چند تا از این ها می پردازم که نمونه ای باشد از بی بتگی و نمونه ای باشد از تهی دستی متولیان دروغین ایران شهری. یک: آزاد خودایی همانطور که گفتم حکومت مبتنی بر آزادان. اهل خودایی این یک فرمان فرمایی یا حکومت مبتنی بر راستی هستش مبتنی بر تقوا هستش که میتوان گفت دی رایتیوس، رول، یا دی هر شافت، دسرشت شافنن به زبان آلمانی. و تهفه اینکه از منظر ساسانیان که این همه این به اصطلاح مافیای شرق شناسی که موجودات عجیبی هستند می آیند میگویند که ساسانیان سنت اشکانیان را نابود کردند، دروغی است پایه ای و هیچ گونه ما به ازایی در تاریخ ما ندارد. خیر چنین نیست این به اصطلاح صفت اهل خودایی را یعنی کسانی که حکومتی که مبتنی بر تقوا بود و بر راستی و پیروی از سنت اشا بود. اهل همان اشا هستش. یک به اصطلاح تغییر آوایی در کلمه، اشکانیان بودند یعنی ساسانیان اشکانیان را دارای فرمانروایی مبتنی بر اشا می دانستند. شما وقتی یک حکومتی را بهره مند و آراسته به حکومتی ایستاده بر اشایی و اهلویی می دانید که نمیزنید که درب و داغانش بکنید که. همچنین چیزی نبوده است. مفهوم دیگر ویسپ خودایی یا یک مفهوم دیگر ده خودایی و این رول آو د ولگوس، رول آو کامون پیل، یعنی دی هرش آو دس گماینن فولکس. و این حکومت مبتنی بر خواست مردم پایه حکومت همان چیزی که امروز میتوان تا حدودی بهش دموکراسی گفت دموکراتوس که به یونانی میشود. و این یک نوع دیگر از حکومتی است که فیلسوفان آریایی درباره اش بحث می کنند. یک شیوه دیگر از حکومت هستش دادستان خودایی یعنی رولینگ این اکوردنس تو د

لا کورت. به جرمنی رشتشدات. دادستان خودایی یعنی حکومت مبتنی بر قانون. خب این متولیان مشروطه بیایند و ببینند که سنت چی است. نوع دیگری از حکومت ایر خدایی یا آرین رول یعنی حکومت مبتنی بر فلسفه آریایی که این فلسفه آریایی دارای معنی مشخص هست و ما سنت های گوناگونی در ذیل همین مفهوم با زیرشاخه های دیگری تعریف شده است که یکی از آنها سنتی بود که بهش میگفتن ویشتاسپیگی یعنی ویشتاسپیسم یعنی پیروی از شیوه ی حکومت ویشتاسپ یا گشتاسپ که در توضیح آن در زند اون گفته آمده است که در دینکرد سوم ۳۸۹ می گوید: اوددو دیگر پهلومی هوشنودی هماک گیهانگان ایش ایر خودایی ازش پت ویسپردگی ایش دادستان هام گیهان. بنده همونجوری که در کتاب ترجمه کردم می گویم و بعد ساده ترش را برایتان توضیح میدهم. این به زبان پهلوی یا پارسیگ هستش. بنده ترجمه به اصطلاح آن چیزی که خود می گویم پارسی پایه ای می کنم و بعد برای شما به زبان پارسی آمیخته و آن چیزی که امروز با یکدیگر گفتگو میکنیم توضیح خواهم داد یا خواهم نگیخت. در آنجا می گوید که و پهلومی دوم خدایی ویشتاسپ شاه که خدایی آریایی باشد خوشنودی همه جهانیان است کو به گستردگی دادستان به هام جهان بسته ایستند. خوب معنی این چی است. اول اینکه این پهلومی یعنی یک ترانسندنس یعنی به اصطلاح در سطح بالاتری ایستادن و یک گونه تعالی را داشتن. یعنی دارای تعالی ها ترانسندنس های گوناگون بوده از نظر فیلسوفان مغان سیستم حکومتی که نامش را گذاشته بودند ویشتاسپیگی یا ویشتاسپیسم یا گشتاسپیسم. می گوید خدایی آریایی این حکومت مبتنی بر آریایی گری فلسفه سیاسی آریایی، برآیندی بوده است از دادستان خدایی که خدمتتون عرض کردم. برآیندی بوده است از رشتشدات برآیندی بوده از حکومت مبتنی بر قانون. بنابراین ویشتاسپیگی یا ایر خدایی که بخشی از ایر خدایی هستش ارتباط مستقیم و بی میانجی دارد با دادستان خدایی یعنی شما نمی توانید ایر خدایی یا ویشتاسپیگی داشته باشید ویشتاسپیسم رو در یک حکومت در یک دستگاه دولتی و کشورداری داشته باشید لیک تهی باشد از دادستان خدایی. یعنی گستردگی و توسعه دادستان خدایی را رشتشدات رو جزو اهداف عالیه خود نداشته باشد و آن یکی از صفات و یکی از ویژگی های دادستان خدایی چی هوشنودی همیگ گیهانگان. یعنی رضایت بخشی و تامین رفاه تمامی جهانیانی که یعنی منظور از جهانیان اینجا تمام کسانی است که در گیتی در حوزه سیاسی دادستان خدایی یا ویشتاسپیسم دارند زندگی میکنند. و منظور از گیهانگان فقط انسان دوبا مرد دوبا نیست بلکه دیگر اجزای آفرینش و هستی نیز مدنظر قرار میگیرند و همانگونه که بارها گفتم در اینجا یکی از برجستگی های بی همانند فلسفه سیاسی آریایی را باهاش روبرو می شویم که همان تامین نیکی همگانی و تامین خیر عمومی تمامی اجزای هستی هستش یعنی در نظام مبتنی بر ویشتاسپیسم در نظام مبتنی بر ایر خدایی و دادستان خدایی آریایی شما نمیتوانید خیر همگانی را محدود کنید به دامنه ی سود و زیان انسان بلکه هم سود و زیان انسان و هم سود طبیعت باید در یک تعادل و هماهنگی با یکدیگر قرار داشته باشد. هم از این

روست که ما در مانیفست و پیشنهاد نظریه که دادیم در قالب آگاتو کراسی یا در قالب نیک خدایی، احداث و تعبیه سه پارلمان هستش که این ها باید نسبت به یکدیگر دارای حق و تو باشند و یک پارلمان اش پارلمان نمایندگان است که نمایندگان مردم و ساکنان کنونی حوزه حکومتی هستند در پارلمان دوم کسانی که وارد آن پارلمان می شوند باید خود را در یک شرایط انتداعی فکری قرار بدهند و خود را مدافع حقوق کسانی بکنند که هنوز زاده نشده اند یعنی نسل های آینده. چون ما همانگونه که از پیشینیان می گیریم باید به آیندگان تحویل بدهیم. یکی از نواقص بزرگ دموکراسی خلاصه کردن تمام امور در خواسته های یا نا خواسته های نسل کنونی هستش و نسل های آینده و یا طبیعت هیچ گونه ابزار حقوقی و اجرایی ندارند که دخل و تصرف داشته باشند در آنچه که در پارلمان اتفاق می افتد که آن نیز تبدیل شده است به یک مجموعه از لایستهایی که آنجا نشسته اند و همه شان از سر تا ذیل شان را با اندی با مشتی دلار میتوان خرید. ما باید بتوانیم تا اونجایی که در قدر توان انسان هستش منافع انسان های امروز را به طور حقوقی جدا بکنیم از منافع کسانی که هنوز زاده نشده اند و باید در آنچه که ما می سازیم یا نمی سازیم و ویران میکنیم مجبور هستند بزنند. باید حقوق آنها در درون پارلمان بازتاب داشته باشد و از حق و تو برخوردار باشند نمایندگان آنها و پارلمان سوم پارلمان طبیعت هستش. یعنی نمایندگان که آنجا مینشینند کسانی هستند که جهان را صرفا از منظر طبیعت مینگرند. انسان هستند لیک خودشان را در شرایط ذهنی باید قرار بدهند که برایشان داشته ها و نداشته ها و سود و زیان و بالا و پایین و فراز و نشیب انسان ها چه انسان هایی که اکنون میزنند چه انسانهایی که نازادگان هستند و در آینده خواهند آمد برای آنها علی السویه است. آنها میکوشند جهان را از منظر بقای طبیعت بنگرند. این هر سه پارلمان نسبت به یکدیگر دارای حق و تو هستند و تنها لوایحی تبدیل به قانون خواهند شد که از سوی هر سه پارلمان تصویب شده باشند. این یگانه راهی است در چهارچوب امکانات نظری و عملی بشر که بتوان به یک میزان مشخصی از تعادل میان زندگی خود و دیگران چه این دیگران آیندگان هم نسل ما باشند چه این دیگران طبیعت و دیگر اجزای هستی باشند، این تعادل را میتوان تا حدودی به وجود آورد و راه دیگری متصور نیست و این پیشکشی ما نه تنها به جهان آریایی خودمان بلکه پیشکشی جهان آریایی به بشریت است. دموکراسی و نظام تک پارلمانی به بنبست خود رسیده است و تبدیل شده است به پارگینی برای همه باتلاقی که همه درش دارند فرو میرود و باید از این مسئله جلوگیری کرد. راه آزادی بشریت از تیسپون میگذرد و ما همانطور که می دانید و بارها گفته ایم موظف هستیم که به پیستون بازگردیم. یک ساعت از این برنامه گذشته است هنوز مطالب بسیاری میتوان گفت که اصولا خدایی چه هستش و انواع همانطور که خدمتتون عرض کردم انواع اقسام این خدایی ها را میتوان توضیح داد و بنده در کتاب اینها را توضیح دادم. بیش از این وقت نیست در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت. نمونه ای برایتان بیاورم فرضا در جای دیگر گفته میشود که این را در یک سری از مقالات بنده توضیح دادم. می گوید

هوخدایی اوستام است پت داناگی اود راستی اود وهی اوش پیداگی ویستردگی داد اندر گیهان اود آبادانی اود خواری کو ازش اول مد ایستد. می گوید هو خدایی یا همان فرمانروایی امر نیک یا نیک سالاری که ما به اگتو کراسی زندش کرده ایم می گوید استوار است به سه عنصر اوستام است ایستاده است بر سه عنصر. داناگی راستی وهی یعنی به دانایی به راستی و بهی. ژرفنای فلسفه سیاسی را در نظر بگیرید. و پیداگی اوش پیداگی یعنی تحقق اش در آنجایی که ایتس مانیفستیشن در آنجایی که مانیفست می شود در آنجا که به ظهور میرسد و تحقق پیدا میکند ویستردگی داد اندر گیهان اود آبادانی اود خواری کو ازش اول مد ایستد. یعنی میگه نیک خدایی در زمانی تحقق عینی پیدا می کند که داد یعنی حکومت قانون در جهان گسترده شود و به ثمر نیز برسد و ثمر آن آبادانی اود خواری یعنی تمدن عمران، آبادانی یعنی تمدن و عمران و خواری خواری یعنی رفاه. شما زمانی این معنی پیدا میکند که داد گسترده شود، قانون گسترده شود و بر آیند عینی قانون نیز تعمیق عمران و تعمیق رفاه همگانی است که باز نیز در آنجا همیشه اشاره به رفاه و عمران همگانی هم نوع بشر هستش و هم طبیعت و بعد می آید میگوید که این ها اجزای مختلفی دارند. این فرضا بعد ربط داده میشود به وهوخشتره به شهریور ایزد شهریور که ایزد فرمانروایی و حکومت هستش و میگوید که این شش تا عضو دارد این دستگاه. یکی خدای است یعنی شاه یا فرمانروا یکیش دین است آمرزش زین گنج گنگ. آمرزش یعنی آن چیزی که به اصطلاح ما امروز در بخش حقوقی رواداری بردباری میگوییم و دستگاه حکومتی باید مبتنی بر بردباری و آمرزش باشد. دین یا دنا در اینجا بخش وجدانی هستش زین بخش سپاهی هستش گنج بخش اقتصادی هستش و گنگ در حقیقت بخش تدافعی است که چون دستگاه حکومتی موظف پاسبانی از دام هستش و موظف به نگهداری دام هستش و بعد می گوید وقتی یک کدام از این ها نقص داشته باشد در زمانی که یک کدام از این ها نقص داشته باشد کل این دستگاه دچار ضعف و دچار نقص می گردد و فرو میپاشد. بنده پارسیگش را برایتان می خوانم. میگوید که ابر پیداگی ابزاران ای پدیشان ایستد وی نردی خودایی او دام ویرانانگی پت نگیزی از شنومن شهریور امر اسپند وه. یعنی تمام این داستان برای خشنودی ایزد شهریور هستش. که در حقیقت ایزد متولی امر حکومت است. از نگیز بهدین براساس تفسیر و زند دین مزدیسنی. می گوید شش ماریک شهریور امر اسفند چون هند. ماریک در اینجا در حقیقت به معنی شاخصه های ایزد شهریور هستش ایزد متولی امر حکومت شش ماریک شهریور به معنی کلام و سخن نیز هستش و به معنی ترم هم هستش ترمینولوژی. این شش ماریک اینها هستند خشره یعنی حکومت کردن ای از خودای که پادشاه است یا دستگاه پادشاهی است و ایریه وقتی می گویم خشره وئیریه یعنی امر برگزیدنی امری که از ریشه ور می آید یعنی برگزیدن ای اس دین یعنی یکی از پایه ها آزادی گزینش دنا است آزادی گزینش دین به مفهوم امر وجدانی درونی یعنی شما همون جایی که خدمتتون عرض کردم وقتی می گوید آزاد کام اندر گیتیگ مردم بازتاب حقوقی و سیاسی اش را

در این مطلب می بینید چون انسان در دستگاه فلسفی مغان انسانی است که آزاد آفریده شده است در درون دستگاه سیاسی نیز وئیریه رو یعنی صفت وئیریه شهرپور را زندش کردند تاویلش کردند به دئنا و آن مسئله برگزیدن هستش. و یکی دیگر از صفات شهرپور ایو خوشوسته هستش یعنی در اینجا به زین ترجمه کردند یعنی سلاح و جنگ افزار و آن آهن گداخته هستش آهن خشک. مرژدیکای وی اس آمرزش که همان واژه است که خدمتتون عرض کردم. سراپو یعنی همان پاسبانی کردن سرای سراینش یعنی تیمار کردن پاسبانی کردن پروراندن خوراک دادن که از طریق گنج یعنی از طریق اقتصاد اتفاق می افتد. گنجهمبار یعنی بخش مالی. یکی دیگر از ویژگی های ایزد شهرپور دیر گئو هستش یعنی دیرپایی دیرندی هستش و اون ارتش و سپاه هستش. بعد توضیح میدهد کی کد دادستان خودایی او پیداگی رسد کوشش ابزاری ها ای وینارشت اندر دست ابند او ایش خودایی وینارش ابر این شش ماریک است. خودای دین آمرزش زین گنج گنگ اود چون ایدی پیداک کو کرد ایک از ای نشان نیست وردت ایاب آگینین نه همازور بوند خودایی ان اوست اود وهیریش نیک وردد. میگوید، در آنجایی که یکی از این شش شاخصه نباشد و یا این ها هر شش با همدیگر آینه نباشد یعنی در معیت یکدیگر نباشند در همازوری و در یک حالت سینرجی نسبت به یکدیگر نباشند، خودایی یعنی حکومت دستگاه فرمانروایی ان اوست یعنی قوام خود را از دست میدهد و وهیریشنیک میشود یعنی دچار انقلاب می شود. دچار تغییر و تبدل میشود وهیریشنیک شدن یعنی دچار واژه امروزیش میشه گهولشن دچار آشوب درونی می شود. خب یک سری بزیم به خود اوستا که می گوید هوشخشره بیو هو زام بیو یوی ونگه اوش آمننگ هو شینتی. پارسی پایه ایش ترجمه اش هوشهیریاران هودا که در وهومنه شیند. خب. این هو خشره بیو یعنی همان خدایان یعنی همان نیک خدایان یعنی همان کسانی که اگاتوکرات هستند یعنی فرمانروایی شان بر اساس گسترش قانونمندان امر نیک است. یعنی همان شهرپوریان. هو زابیو، هودا هستند یعنی کسانی هستند که نه تنها کنش نیک دارند نیک ورز هستند بلکه بخشنده ی امر نیک هستند. و این یکی از صفات هوزایی یکی از صفات اهورا مزدا است که باید تجلی پیدا بکند در درون دستگاه حکومتی. یویی یعنی آن ها این بر میگردد عطف است به فاعل جمله. ونگه اوش آ مننگهو شینتی، اینها یعنی فرمانروایان نیک کنش مبتنی بر امر نیکی کسانی هستند که در درون وهومن میزیند شیان شان خانه شان کاشانه شان در درون ایزد وهومنه هستش ونگه هاوش آمننگهو شینتی. یعنی مهم در اینجا فرای ژرفنا و زیبایی بی مثال این دستگاه، به هم پیوستگی هزاران ساله دستگاه سیاسی مغان نیز هست. ما متن پارسیگ را که برای شما خواندیم این متن پارسیگ زند و نگیزشی بود بر روی چنین گزاره هایی که به سپیده دم تاریخ ایران به هزاران سال پیش از هخامنشیان برمی گردد. این سخن اوستا هستش. سخنی که در زمان هخامنشیان سخن اوستایی زبانی بود تمام شده. لیگ روحش تمام شده نبود روحش انتقال پیدا میکرد از نسک به نسک با زبان های گوناگون ایرانیان و آریاییان حال یکی گویش سقدی داشته یکی گویش سکایی

داشت یکی گویش نمیدونم پارسی داشت تا دیگران در جای جای ایرانشهر. ما امروز اشم وهو داریم که به گویش سقدي است برای ما بر جا مانده است. بنابراین این ژرفناها را باید در نظر گرفت و به آنچه که در فضای تنک و اقیانوس کم عمق روشنفکری میگذره به طور پایه ای بی اعتنا بود لیک از خطرشان نیز غافل نماند. اینها نمونه ای خرد هستند از آنچه که ما داریم از آنچه که تمدن ایرانشهری دارد که نسل به نسل اندیشیده گفته شده است و خویشکاری ما هست که این ها را گرد آوریم دستگاہمند بکنیم. بنده در نسل کنونی این کار را انجام دادم. دیگرانی خواهند آمد. آنها نیز ادامه خواهند داد. دو چهارصد متر تاریخی است. ما در این وسط ایستاده ایم تا آتش روشن را از نسلی به نسل دیگر انتقال بدهیم. لیک در برابر دروغ و در برابر تاریکی موظف هستیم که از خود واکنش نشان بدهیم این برنامه از این جهت بود واکنش نشان دادن به یک همچین غصب هایی که می خواهند انجام دهند برای روشن شدن ذهن جوانان آریایی دست به دست یکدیگر همانگونه که بارها گفتم به تیسپون به پایتخت هزاران ساله ایرانشهر باز خواهیم گشت و ایرانشهر را در تمامی وجوهش باز خواهیم یافت چنین باد تا باری دیگر خدانگهدار.